

از لابلای یادداشت‌ها و نیشته‌های روزمره ام

جنگ یا غم‌انگیزترین فصل تاریخ بشریت

واکنش دولت‌ها در جنگ علیه تروریسم
گفتگو با بازیگر سیاسی و مبارزه با یاغی و شورشی

آیا زمان گفتگوهای صلح فرار رسیده؟
اهداف کلی فراتر از محدوده منطقه
جابجایی‌های مهمان‌همیشگی
اگرسیون چند متغیره

نخست و قبل از همه در مورد جنگ و تبعات آن متذکر باید گردید که جنگ یکی از عمده‌ترین عوامل سلب امنیت، آرامش و آسایش و علت اصلی فروپاشی جوامع و دولت‌ها به شمار می‌آید. به این مفهوم که جنگ درست در تقابل با هدف ایجاد دولت‌ها و شکل‌بندی جوامع بشری قرار می‌گیرد و هرآنچه را دولت‌ها و جوامع انسانی می‌سازند، جنگ‌ها از میان می‌برند؛ زیرا جنگ به معنای پیکار و کارزار و ستیزه و خشونت و خونریزی میان گروه‌های قومی و ملی است که هدف آن کشتن مخالفان و دشمنان و از میان بردن دستاوردهای آنان می‌باشد. از اینرو هم امنیت جانی و هم امنیت مالی گروه‌ها و ملت‌ها در خطر نیستی و نابودی فرا می‌گیرد و هم آسایش و آرامش از جوامع رخت برمی‌بندد.

بسیاری‌ها، جنگ را عامل بسی از نابسامانی‌ها در زندگی بشر به شمار می‌آورند. مهمترین هدف از تشکیل جامعه و دولت، امنیت و آرامش و آسایش است. اسارت و بردگی را می‌توان از پیامدهای جنگ محسوب نمود. چنانچه این مسأله تذکر داده می‌شود که سلب امنیت و آرامش و ایجاد اضطراب و دلهره دایمی از ویژگی‌های جنگ می‌باشد. این مسأله به ویژه در باره کودکان و زنان و سالمندان بیشتر نمود پیدا می‌کند و آنان را در ترس و وحشت دایمی نگه‌میدارند.

بشریت در طول مدت زمان موجودیتش، جنگ‌های بی‌شماری را تجربه نموده و پشت سر گذاشته است، از جمله جنگ سرد که به دوره‌یی از تنش‌ها و کشمکش‌ها و رقابت‌ها در طول دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۹۰ اطلاق می‌شود. در طول این دوره رقابت میان دو ابرقدرت در موارد گوناگون از جمله در عرصه‌های نظامی، ایدئولوژیک، روانشناسی، استخباراتی، ورزش، تجهیزات نظامی، صنعت و توسعه فناوری ادامه داشت. این رقابت‌ها پیامدهایی مانند مسابقات فضایی، پرداخت هزینه‌های گزاف دفاعی، مسابقات هسته‌ای و شماری از جنگ‌های مستقیم را به دنبال داشت.

گرچه در طول مدت زمان جنگ سرد، هرگز درگیری نظامی مستقیمی میان نیروهای ایالات متحده و اتحادشوروی به وجود نیامد، اما گسترش قدرت نظامی، کشمکش‌های سیاسی و درگیری‌های مهم میان کشورهای پیرو و هم‌پیمان این ابرقدرت‌ها از پیامدهای آن به شمار می‌رود. هرچند اتحادشوروی و

ایالات متحده در طول مدت زمان جنگ جهانی دوم و در مقابل آلمان نازی متحد هم بودند، اما حتی پیش از پایان جنگ بر سر چگونگی دوباره سازی جهان پس از جنگ باهم اختلاف داشتند.

بصورت مشخص، این مسأله قابل یادآوری پنداشته می شود که حوادث و وقایعی که بخصوص در بیشتر از سه دهه پسین در کشور ما رخ داد، مسأله متذکره برای مدت زمان مدیدی توسط عده ایی هم در افغانستان وهم در جمهوری فدراتیف روسیه کنونی بمنظور حمله به دوره تاریخی حاکمیت ح.د.خ.ا. و علیه کلیه نیروهای مترقی وتحول طلب به خدمت گرفته شده، از چگونگی وضعیت د مجموع، مسایل و موضوعات عجیب و غریبی به تصویر کشیده می شود که بصورت یک کل، نشاندهنده جاه طلبی و نفرت نسبت به یک دوره تاریخی و گردانندگان حوادثی بوده که به گفته آنها "منجر به فرستادن عده بیشماری از جوانان و ریختاندن خون آنها در یک مأموریت بی ارزش گردید" و چنین اقدام را بمثابة جرم می پندارند.

نتیجه سال ها تجربه، این واقعیت را برملا نمود که خطر کنار آمدن قوای شوروری در افغانستان دور از واقعیت پنداشته می شد. تصور می گردید تا مقدم بر همه، از تبدیل شدن افغانستان به مرکز تجارت بین المللی مواد مخدر باید جلوگیری بعمل می آمد تا در نتیجه آن مردمان بیشتری بصورت غیر قابل مقایسه با اقدامات جنگی و عملکرد های محاربوی از زندگی ساقط نمی گردیدند. در اینمورد دلایل بیشماری دال بر اینکه چرا ایالات متحده بر علیه تجارت مواد مخدر تولید شده در کشور ما به مبارزه جدی نمی پردازد، وجود دارد.

اما چرا بسیاری ها از حقایق چشم می پوشند؟ چرا از اظهار این موضوع اباً می ورزند که در نتیجه کمک ها و معاونت های ایالات متحده وهم پیمانان غربی اش طی سال های هشتاد سده بیستم در امر مبارزه علیه دولت قانونی کشور ما نه تنها نطفه نابکار تشددگرایی با اقدامات سنجیده ویا نا سنجیده کنشگران بین المللی در متن جامعه افغانی به نسج و قوام رسید، بلکه پس از ذایمان دردناک، نوزاد نامیمونی در اراضی کشور ما چشم به جهان گشوده، بنیادگرایی سر بر آورده و قبل از همه بر متولی اش ضربات مرگباری وارد آورده و برج و باروی آنرا در نیویارک و واشنگتن مورد حمله قرار داده که بعداً به دلیل اباً ورزیدن حامی آنها (تحویلی اسامه بن لادن به ایالات متحده)، دامنه جنگ و نبرد تحت عنوان "مبارزه علیه تروریسم" (!) به کشور ما وسعت بخشیده شد، امریکایی ها علیه نیروهای بنیادگرا و "طالب" ها به بهانه اینکه رهبران شبکه تروریستی "القاعده" را پناه داده و از تحویلی آنها به ایالات متحده اباً ورزیدند، به اراضی کشور ما سرازیر شده و در درقرأ و قصبات کشور، اراضی و آبادی های کشور را با خاک یکسان نموده و از اوایل سال ۲۰۰۱ بدینسو در بدر به دنبال (به گفته خودشان) تروریست ها در کشور ما می باشند، اما خاستگاه تروریسم و اراضی ترور پرور پاکستان هیچگاهی حتی مورد شک و تردید آنها نیز قرار نگرفت، چه رسد به پنداشتن اراضی آن کشور به محل تربیه و تجهیز و بود و باش تروریست ها و رهبران آنها، تا اینکه در نهایت امر، رهبر شبکه تروریستی "القاعده" در نزدیکترین محل قرارگاه نظامیان پاکستانی در داخل آن کشور به قتل رسیده و ملا عمر و ملا منصور بمثابة رهبران "طالب" ها نیز توسط امریکایی ها و متحدین شان در اراضی پاکستان رهسپار دیار عدم گردیدند. آیا باز هم ارایه دلایل و شواهد محکمتر دیگری که دال بر موجودیت پناهگاه های تروریستان در سرزمین پاکستان باشد، لازمی به نظرمی رسد؟ این مسأله قابل یادآوری پنداشته می شود که با کشیده شدن دامن نبرد در اراضی افغانستان، سربازان و افسران قوای مسلح کشور ما در مواجهه با تهدید، بی هراس رزمیده و با وجود سنگ اندازی های مستقیم و غیر مستقیم، از مواضع شان قهرمانانه دفاع و حراست نمودند. بازگشت به دوره زمانی سال های هشتاد سده بیستم و بررسی آنهمه حوادث تکوین پذیرفته از ارتفاع زمان سپری شده کاملاً واضح و روشن بوده و اما سوالی ذهن همه را به خود مشغول می دارد و آن اینکه: "آیا اینهمه قربانی های نظامیان در کارزار کنونی کشور، بی معنی وبی مفهوم تلقی می گردد؟" اندکی به عقب برگشته وبا نظر گذرایی به پس منظر حوادث، امید می رود تا حداقل تصور واضح و روشنی از چگونگی سیر حوادث ارایه نموده باشیم. در آغازین روزهای سال ۱۳۶۹، کشورهای غربی و قبل از همه ایالات متحده با واقعیت های بوجود آمده در

کشور ما مواجه گردیدند که می توان از جمله مقاومت محلی مردم وباشندگان مناطق معین کشور را در امر عقب راندن و دفع غایله دشمنان که تایید و پشتیبانی نیروهای مترقی و صلحدوست کشور را نیز با خود به همراه داشت، یادآور گردید، مدت زمان اندکی پس از عقب راندن و دفع تجاوز، رونق اقتصادی مناطقی از کشور شکل گرفته، به زندگی صلح آمیز باشندگان آن سر و سامان داده شده و در عرصه تأمین امنیت نیز موفقیت هایی حاصل گردید.

اما در مدت زمان مشغولیت های جنگی ایالات متحده در جنوب شرق آسیا طی سده بیستم، علایم بیماری ناشی از شکست در جنگ ویتنام، در حال و هوای اشغالگران در آن کشور به مشاهده رسیده و در درکنار آن، موفقیت های جنبش ضد جنگ و سایر هزینه های مداخله نیز به تضعیف مواضع ایالات متحده در جنگ سرد منجر گردید.

سال ۱۳۶۲ با بحران نفتی مشخص گردید. کشورهای عربی جریان انتقال نفت به کشورهای غربی را متوقف نموده و از تحویلدهی طلای سیاه به کشورهای حامی اسرائیل در حوادث سوریه و مصر اباً و ورزیدند. در پیآمد چنین یک وضعیت، شاهد عواقب اقتصادی آشکار در زمینه بودیم که از جمله می توان از افزایش قیمت نفت که حامل پیام های ناخوشآیندی برای اقتصاد جهانی بود، یادآوری نمود. اما ایالات متحده امریکا را خطر از دست دادن بازار نفت تهدید می نمود، بنأءاً به توسعه نفوذش در منطقه نفت خیز خلیج مبادرت ورزید.

طی سال ۱۳۶۶ گزارش سازمان "سیا" مبنی بر ضرورت تحکیم کنترل و نظارت بر منابع نفتی شرق میانه به نشر رسید که تجاوز بر حریم های نفتی مناطقی از شرق میانه را توجیه نموده و حفظ و نگهداری آن را از اولویت های ایالات متحده محسوب می نمود.

طی ماه جدی سال ۱۳۵۹ پس از آغاز جنگ در کشور ما، "دکترین کارتر" به نشر رسید که مطابق آن هرگونه مداخله خارجی در امور و مسایل مربوط به خلیج، بمفهوم تجاوز به منافع ایالات متحده محسوب می گردید. امریکایی ها با استفاده از کلیه امکانات و در صورت ضرورت، استفاده و کاربرد قوه را به منظور دفاع از منافع کشورشان متعهد گردیدند.

فاکتورهای دوگانه شکست در جنگ ویتنام و معضلات نفتی، سبب ساز اوج گیری موج جدیدی از گسترش اقدامات و فعالیت های ایالات متحده علیه نیروهای صلح طلب و ضد جنگ گردیده و مداخلات آن علیه کشورهای صلحدوست جهان همچنان تداوم حاصل نموده، اما در چنین شرایطی عدم موثریت و ناکارایی تجاوز آشکار و مستقیم نظامی عملاً به اثبات رسید. همچنان یک سال قبل بر آن، ایالات متحده بمنظور تقابل و رویارویی بین المللی به مشتعل نمودن برخورد های محلی و منطقوی و در گام نخست در اراضی آسیایی و افریقایی مبادرت ورزید. می توان در اینمورد از یادداشت های سیاستمداران بخش آسیایی ایالات متحده از جمله از نبشته های کسینجر و دیگران نامبرد.

قابل یادآوری می باشد که در سال ۱۳۳۴ واحدهای نظامی "سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی" و همچنان "سازمان پیمان مرکزی" پا بعرصه وجود گذاشته و عده ایی از کشورهای آسیایی و شرق میانه نیز به عضویت سازمان های متذکره پذیرفته شدند. سازمان های یادشده عمدتاً بمنظور مبارزه علیه جنبش های ملی - آزادیبخش در این کشورها تشکیل گردیدند. پس از سال ۱۳۴۰، ناتو دکترین " پاسخ های انعطاف پذیر" را بر اساس مفاد مصوب سال ۱۳۳۹ به تصویب رسانیده و تدابیر معینی در زمینه اتخاذ نمود. اما طی سال ۱۳۵۹ تفاوت ها در طرز دید و عملکرد میان غرب و کشورهای میانه رو مشرق زمین به مشاهده رسید. مسأله فوق پس از بحران سال ۱۳۶۳ وضاحت حاصل نمود، در چنین شرایط و وضعیتی بود که ایالات متحده بر بنیادگرایی مذهبی سرمایه گذاری نمود. اسلامگراها به کمک مستقیم ایالات متحده در افغانستان، ایران و پاکستان بمنظور سرنگونی حاکمیت های سیاسی در این کشورها به فعالیت آغاز نمودند.

طی سال ۱۳۵۷ فقط یک ماه پس از استقرار رژیم جدید در کشور ما، شورای امنیت ملی ایالات متحده

فیصله بعمل آورد تا به شورشیان و مخالفان دولت افغانستان کمک‌ها و معاونت‌های همه‌جانبه‌ای را فراهم نموده و در دسترس آنها قرار دهد. امریکایی‌ها در صدد ایجاد "ویتنام برای اتحادشوروی" بودند تا از آن بمثابه سکوی پرش بسوی پیروزی در جنگ سرد گام برداشته و چنین ادعا داشتند که بمنظور مبارزه با "طاعون کمونیستی" از آن سود می‌برند. بدین منظور، سیاه‌ترین نیروها باهم متحد شده و از نحوه دیدگاه ایدئولوژیک، طرح "اسلام علیه اتحادشوروی" به کار گرفته شد. در این مورد، معاون وزیر دفاع ایالات متحده در زمان ریگن طی مصاحبه‌ای با رادیو "آزادی" اظهار داشت که اداره ریگن در پی آن شد تا به مخالفان مسلح دولت‌های افغانستان، سلووادور و نیکاراگوا بمنظور ایجاد زد و خوردهای منطقوی، بیش از هر زمان دیگر کمک‌های تسلیحاتی و مساعدت‌های مالی را فراهم نموده و در دسترس آنها قرار دهد.

همچنان در مورد کمک‌های رئیس‌جمهور کارتر به مخالفان مسلح افغانستان، بسیاری از ایدئولوگ‌های غربی به نحوه رقت‌انگیزی مسأله را چنین مطرح نمودند که "از نقطه نظر تاریخ جهانی و حوادث موجود در منطقه، آیا سقوط حاکمیت سیاسی در افغانستان در اولویت فعالیت‌های سیا قرار دارد؟ آیا ضرورت پشتیبانی از بنیادگرایان مضطرب باید بمثابه اولویت کارکردهای ما محسوب گردد و یا آزادی اروپای مرکزی در دستور کار قرار داده شود؟" اما این مسأله نباید فراموش خاطر گردد که "سیا" حتی در طول مدت زمان جنگ و درگیری در افغانستان، بمنظور تدوین و تهیه شیوه‌های کاملاً حرفوی چگونگی تداوم نبرد در کشور ما نیز مصروف و مشغول بود.

طی سال ۱۳۵۲ در زمان حاکمیت جمهوری افغانستان تحت زعامت محمد داود، توسط پاکستان طرح ایجاد دسته‌بندی‌های مجاهدین در اراضی آن کشور رویدست گرفته شد. با پیدایش و ایجاد دسته‌بندی‌های یادشده و ارائه مساعدت‌هایی از جانب ایالات متحده، مجاهدین متذکره هدف‌شان را ایجاد و استقرار سیستم جهانی جهاد اعلام نمودند. در عین حال، در منطقه "اتک" واقع در اراضی پاکستان، "سیا" به ایجاد و برپایی اردوگاه‌های جنگجویان مخالف دولت افغانستان نیز همت گماشت.

در جریان سال ۱۳۵۴ به کمک و پشتیبانی مستقیم سرویس‌های استخباراتی پاکستانی و امریکایی، خیزش اسلامگراها سازماندهی گردید. در سال ۱۳۶۸، نصیرالله بابر مشاور ذوالفقار علی بوتو صدر اعظم پاکستان در مورد شرح می‌دهد که "اما مجاهدین افغان از رهگذر مختلف در صدد دریافت معاونت‌ها و کمک‌های وسیع‌تر بوده و برپشتیبانی بیدریغ پاکستان دل‌بسته بودند."

باید خاطر نشان نمود که در ماه سرطان سال ۱۳۵۷، حکومت به رهبری بوتو سرنگون گردیده و جنرال محمد ضیاءالحق که به همدستی با مجاهدین معروف بود، به قدرت رسید. حمید گل از طرفداران جنرال نامبرده که بعدها به مقام ریاست آی.اس.آس رسید، در اردوگاه‌های پاکستان به جابجایی مجاهدین مبادرت ورزیده و مراکز متعددی غرض‌تعلیم و تربیه نظامی و جنگی مخالفان مسلح دولت افغانستان در اراضی پاکستان ایجاد نموده بود، اظهار داشت که: "ما به جهاد تداوم خواهیم بخشید که به نوبه خود، نخستین نوع مبارزه اسلام در عصر حاضر محسوب می‌گردد."

دوره حاکمیت ضیاءالحق بمثابه مرحله شگوفایی مناسبات سازمان "سیا" و آی.اس.آی محسوب می‌گردید. هر دو سازمان، بصورت فعالی به ارائه کمک‌های تسلیحاتی و مقادیر هنگفت پولی و به تعلیم و تربیه و تجهیز مجاهدین مبادرت ورزیدند که در نتیجه، گروه‌های جنگ طلب جهادی از جمله "اردوی مقدس" "اردوی مجاهدین"، "جنبش مجاهدین" و غیره مانند سمارق‌های پس از باران روئیدند. در پاکستان، تمامی تروریستان آویخته شده به سمبول اسلام را به تئوری‌های جهادی مجهز نموده، "به قتل رساندن تمام کفار" را رسالت دینی و مذهبی مسلمانان شمرده و شعار متذکره را آویزه گوش آنها نمودند.

پاکستان بمثابه بدترین دشمن هند، چنین محاسبه نمود که نیروهای اسلام‌گرا به کمک جدایی‌طلبان سیک از آن کشور به افغانستان سرازیر خواهند گردید، اما در امر اجرا و تطبیق عملی پلان‌های یادشده صرف قوای مسلح اتحاد شوروی یگانه مانع محسوب می‌گردید. متعاقباً طی سال‌های ۱۹۹۰، گروه‌های مخصوص و منحصر بفرد اسلامی به اراضی کشمیر نیز گسیل گردیدند.

نباید فراموش نمود که عربستان سعودی بصورت داوطلبانه به حوادث مربوط به جنگ در کشور ما سهیم گردید. محمد یوسف مسوول بخش افغانستان در استخبارات پاکستان نوشت: "از هر دالر اختصاص داده شده سی.آی.ای، عربستان سعودی بخش و سهم خویش را نصیب می گردید. صدها میلیون دالر در سال، آنهم تحت نظارت سی.آی.اس. آی به پاکستان انتقال داده می شد." نامبرده واضح می سازد که از سال ۱۳۶۵، از کشورهای چین و مصر نیز تسلیحات فراوانی به آدرس مجاهدین انتقال داده می شد.

اسامه بن لادن در یکی از مصاحبه هایش اعتراف نموده بود "زمانیکه امر مبارزه با روس ها در دستور روز قرار می گیرد، سعودی ها اینجانب را بمثابة نماینده شان در افغانستان پذیرفته اند تا از جانب آنها در مورد چگونگی امر متذکره تصمیم گیری نمایم." نامبرده علاوه نمود که "من در قلمرو پاکستان و در نزدیکی سرحد با افغانستان پناه گرفته و نخستین اردوگاه را در محل نامبرده ایجاد نمودم که در آنجا افسران پاکستانی و امریکایی به تعلیم و تربیه داوطلبان جنگ می پردازند. تهیه تسلیحات جنگی از جانب ایالات متحده و فراهم آوری کمک ها و مساعدت های مالی از جانب عربستان سعودی انجام می گیرد." در نتیجه در کشور عزیز ما افغانستان، هیولای بنیادگرایی ساخته شده و یا به تعبیر دیگر ایجاد گردید. اما با شرکت در کارزار افغانستان، بسیاری از امریکایی ها از اعمال و کرده های شان توبه بعمل می آورند. چارلز کورن، گرداننده قبلی عملیات سی.آی.ای در افغانستان علناً گفته بود که مبارزه علیه کشت و قاچاق مواد مخدر در افغانستان، سبب شکست و عدم موفقیت ایالات متحده در امر مبارزه با اتحاد شوروی می گردید، ریچارد میفی، دستیار وزیر امور خارجه در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگن اظهار داشت که: "ما به کشور افغانستان و افغان ها هیولایی را تحفه دادیم."

در این مقطع قبل از همه ذکر این مهم لازمی بنظر می رسد که پس از خروج قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی از افغانستان، راه و جاده برای ورود رادیکالیست های مذهبی به کشور ما هموار و مساعد گردید. در امتداد مناطق مرزی افغانستان - پاکستان، به تعداد مدرسه های مذهبی افزایش فوق العاده ای بعمل آمده و افراد شرکت کننده در این مدارس، پس از فراگیری فنون جنگی و آموزش های محاربوی، به چیچین، ازبکستان، تاجیکستان، بوسنیا و جمو کشمیر فرستاده می شدند.

نبردها و رویارویی های جنگی قوای مسلح کشور و بنیادگرا ها بمثابة خونین ترین زد و خوردها ثبت تاریخ منطقه گردیده و در نتیجه، شایستگی و درایت رزمندگان دلیر و سربکف قوای مسلح کشور را عملاً به اثبات رسانید. اما در نهایت امر، "طالب"ها در سال ۱۳۷۳ وارد کابل گردیده و در نخستین لحظات ورود شان به مرکز کشور عزیز ما، وارد ساختمان سازمان ملل شده و داکتر نجیب الله را همراه با برادرش پس از شکنجه های فراوان به قتل رسانیده و جسد های شان را در مرکز شهر کابل به دار آویخته و پس از آن به اداره کشور آغاز و خود را به ایجاد و برپایی نوع خاصی از حکومتداری و شکل منحصر بفرد امارت اسلامی مکلف و متعهد پنداشتند.

تا اینکه با ورود و فرودآیی قوت های نظامی و جنگی امریکایی و متحدینش به افغانستان، عده ای از نیروهای طالبانی معدوم گردیده و بیشترین تعداد و نفرات جنگی و فعالان و مسوولان اداره امر بالمعروف و نهی عن المنکر، بصورت فوق العاده ماهرانه و زیرکانه ای از اراضی کشور غائب گردیدند (!)

با ورود امریکایی ها در اراضی کشور ما، چنین تصور می گردید که بیش از این، زمان زورگویی ها و جنگ و برخوردهای خشن و انسان کشی ها به پایان رسیده و صلح و آرامش در شهرها و قرأ و قصبات کشور و در سراسر اراضی این سرزمین بلاکشیده تأمین گردیده، همه اهالی و باشندگان کشور ما در کنار هم و در فضای همدلی و همیاری به مداوای زخم های ناشی از جنگ های تحمیلی و دوامدار خواهند پرداخت. اما غافل از اینکه دشمنان و مدعیان سوگند خورده مردم افغانستان، این خصم نابکار بمثابة جغدهای کور بر خرابه های میهن عزیز ما آشیان شوم شان را بنا نهاده و در صدد شکار آزادی و رباینده رفاه و خوشبختی کشور عزیز ما می باشند.

سیزدهم ماه می سال دوهزار و هفدهم